



ابوالفضل هادی منش

### اشاره

از جمله مسائلی که در اسلام بسیار مورد توجه قرار گرفته، مسئله صلح، دوستی، انتخاب دوست شایسته و پرهیز از قهر با انسانهای خوب است. این نوشتار، بر آن است تا نگاهی به سیره عملی اهل بیت علیهم السلام در خصوص قهر و دوستی داشته باشد.

### ویژگی دوست خوب

در معارف سترگ اسلامی ما سفارشهای بسیاری بر این مفهوم شده است که هر کسی لایق دوستی با مسلمان نیست. در واقع، مسلمان، بیشتر از اینکه به فکر ایجاد رابطه

دوستی باشد، می‌باید به ویژگیهای یک دوست خوب دقت کند تا این دوستی زمینه‌ساز تعالی و رشد اخلاقی او گردد، نه اینکه او را از آخرت و عمل خیر باز دارد. مردی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که سخن از دوستی و همنشینی با دوست خوب شد. بی‌درنگ از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای پیامبر خدا! دوستان خوب چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاه، اما پرمعنا فرمود: «مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَتْهُ وَزَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَذَكَرَكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ؛ آن

کسی که دیدارش شما را به یاد خدا بیندازد و سخنش بر دانش شما بیفزاید و رفتار او آخرت [و ترس از روز جزا] را به یاد شما بیندازد.»

### علاقه به دوستان

علاقه‌مندی به دوستان و همراهی با آنان در بسیاری از حوادث زندگی کارساز بوده، می‌تواند مشکلات بسیاری را مرتفع و برکات زیادی را به دنبال داشته باشد، تا آنجا که گاهی سعادت و یا شقاوت فرد در همین عرصه رقم می‌خورد. علاقه به دوستان در زندگانی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیز به چشم می‌خورد. امام حسن علیه‌السلام در بستر شهادت آرمیده بود و حاضران در کنارش نشسته بودند و می‌گریستند. ناگاه اشک او توجه حاضران را جلب کرد. یکی از حاضران که در کنارش نشسته بود، از او پرسید: ای فرزند رسول خدا! چرا شما گریه می‌کنید با اینکه فرزند پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستید و آن حضرت در شأن و جایگاه بلند شما بسیار سخن گفته و ۲۵ بار با پای پیاده از مدینه تا مکه به زیارت خانه خدا رفته‌اید و سه مرتبه

تمام مال خود را در راه خدا انفاق نموده‌اید و حتی کفشهایتان را به مستمندان داده‌اید. با این وصف، دلیل گریه شما چیست؟ امام مجتبی علیه‌السلام با بغضی در گلو فرمود: «إِنَّمَا أَبْكِي لِيَخْضَلْتَنِي يَهْوِلُ الْمُطَّلَعُ وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ»<sup>۱</sup> به دو دلیل گریه می‌کنم: نخست به دلیل ترس از روز رستاخیز و دوم به خاطر جدایی از دوستان.»

این سخن کوتاه امام نشان می‌دهد که اساساً دوستی با نیکان تا چه اندازه ارزشمند است؛ همچنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در این باره می‌فرماید: «فَقَدْ الْأَحِبَّةَ غُرَبَةً»<sup>۲</sup> دوری از دوستان صمیمی به بار آورندهٔ غربت است.»

### اهمیت صلح دادن دو دوست

گاهی دو دوست به خاطر مسائل جزئی با یکدیگر قطع رابطه کرده یا به قول معروف با همدیگر «قهر» می‌کنند. در برخی از موارد این مسائل به اندازه‌ای بی‌ارزش هستند که افراد از

۱. همان، ج ۴۴، ص ۱۶۰.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، محمد التمیمی الأمدی، ص ۴۱۴، ح ۹۴۵۶.

بلکه امام صادق علیه السلام به من فرموده بود هر گاه بین دو نفر درگیری پیش آمد و به قهر انجامید و قهر آنها به خاطر مسائل مالی بود، تو از جانب من آن را با پول حل کن! من بعداً آن را به تو خواهم پرداخت.<sup>۱</sup>

### جواز دروغ برای صلح

گاه وجود یک موضوع، سبب تبیین اهمیت و ارزش موضوعی دیگر می شود که موارد زیادی از این دست، در معارف دینی اسلام وجود دارد. از جمله آنها، جواز دروغ گفتن برای آشتی دادن دو مؤمن است و این مسئله به خوبی بیانگر ارزش آشتی دادن دو مؤمن می باشد. در این باره آمده است: روزی معاویه بن وهب خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از قهر میان دو نفر که با هم دوست بودند، اطلاع داد. امام ناراحت شد و به او فرمود: «ای معاویه بن وهب! نزد آنان برو و از قول من این گونه بگو: ...»

او با خود اندیشید که آیا فقط باید آنچه را که امام به او فرموده است،

بیان دلیل قهر خود با دیگران خجالت زده می شوند. در این باره نگاشته اند: روزی مفضل در خانه امام صادق علیه السلام نشسته بود که امام در مورد آشتی دادن دو مؤمن با او وارد گفتگو شد و فرمود: «ای مفضل! اگر آشتی دادن دو نفر نیازمند به صرف هزینه های مالی بود، تو آن را پرداز! من بعداً آن را به تو پس می دهم.»

روزی مفضل شنید که بین ابوحنیفه و دامادش درگیری به وجود آمده و آن دو با هم قهر کرده اند. مفضل ابوحنیفه را دید و ساعتی برای صلح دادن او با دامادش با وی سخن گفت. بعد سراغ داماد او رفت و با او نیز صحبت کرد. سپس هر دوی آنها را به خانه خود برد و با جدیت تمام تلاش کرد تا آن دو را آشتی بدهد. او پس از سخن گفتن با آن دو فهمید، که علت قهر آنها مسائل مالی بوده است. بنابراین، چهارصد درهم به هر یک از آنها داد و از هر دوی آنها تعهد گرفت که دیگر با هم قهر نکنند. وقتی آن دو با هم آشتی کردند، مفضل بن عمر گفت: «این پول که به شما دادم، از آن من نبود؛

۱. الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۳ و ۴.

به این دلیل دوست نامیده شده که به تو در صلاح دینت نفع می‌رساند. پس هر کس تو را بر صلاح دینت یاری رساند، او رفیق دلسوز توست.»

#### ۲. صداقت

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا سُمِّيَ الصَّدِيقُ صَدِيقًا لِأَنَّهُ يَصْدُقُكَ فِي نَفْسِكَ وَ مَعَايِكَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَاسْتَبِمِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ الصَّدِيقُ»<sup>۱</sup> دوست به این دلیل دوست نامیده شده که در مورد نفس تو و عیبهایت به تو راست می‌گوید. پس هر کس این کار را با تو کرد، به او آرام‌گیر که او دوست توست.»

نوشته‌اند: مردی بسیار به امام مجتبی علیه السلام علاقه‌مند بود. خدمت امام آمد و از او خواست که دوست و همنشین او باشد. امام مجتبی با چهره‌ای گشاده به او تبسم کرد و پاسخ مثبت داد و فرمود: «من تو را به دوستی خود بر می‌گزینم؛ اما چند شرط دارد که باید در دوستی با من رعایت کنی!» مرد گفت: «هر چه باشد، می‌پذیرم.»

بدون کم و کاست به آن دو بگوید یا اینکه می‌تواند از خود نیز چیزی به آن بیفزاید تا سبب آشتی آنان بشود. از امام پرسید: «ای فرزند رسول خدا! آیا من تنها آنچه را که اکنون گفتید، به آنها بگویم یا اینکه می‌توانم برای آشتی دادن آنها چیزی بدان بیفزایم؟» امام لبخندی زد و فرمود: «إِنَّ الْمُصْلِحَ لَيْسَ بِكَذَّابٍ إِنَّمَا هُوَ الصُّلْحُ لَيْسَ بِكَذِبٍ»<sup>۱</sup> [اشکالی ندارد، زیرا] آشتی دهنده دروغگو نیست به درستی که آن صلح دادن است، نه دروغ.»

#### آداب و شرایط دوستی

دوستی نیز مانند دیگر مفاهیم اخلاقی دارای ضوابط، شرایط و آداب خاصی است. چه اینکه دوستی تنها مسئله دنیایی برای پر کردن اوقات فراغت نیست و در روز رستاخیز از دوستیها و همنشینیها و نیز از دوست گرفتنها و رهاکردنها هم سؤال می‌شود.

#### ۱. یاری در دین

امیر المؤمنین علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّمَا سُمِّيَ الرَّفِيقُ رَفِيقًا لِأَنَّهُ يَرْفُقُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَمَنْ أَعَانَكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ الشَّفِيقُ»<sup>۲</sup> دوست

۱. همان، ص ۲۱۰، ح ۷.

۲. غرر الحکم و دررالکلم، ص ۴۲۴، ح ۹۷۳۰.

۳. همان، ص ۴۱۵، ح ۹۴۶۶.

در بین راه، مردی یهودی را دید که او نیز به سوی کوفه حرکت می‌کرد؛ ولی مقصد او اطراف و حومه کوفه بود. مرد یهودی او را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که او امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اما چون راهشان یکی بود، با او همراه شد و با هم به راه خود ادامه دادند و در بین راه به گفتگو پرداختند تا اینکه به یک دو راهی رسیدند که یک راه به کوفه و دیگری به حومه آن می‌رفت. امام به جای اینکه راه کوفه را انتخاب کند، راه دیگر را برگزید و همچنان مرد یهودی را همراهی کرد.

مرد یهودی که می‌دانست او می‌خواهد به کوفه برود، از او پرسید: «مگر نگفتی که می‌خواهی به کوفه بروی؟» امام پاسخ داد: «آری، گفتم.» مرد یهودی با تعجب پرسید: «تو که راه کوفه را می‌دانی، پس چرا با من می‌آیی؟» «فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّخْبَةِ أَنْ يُشَيِّعَ الرَّجُلَ صَاحِبَهُ مُنِيئَةً إِذَا فَارَقَهُ وَكَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

امام فرمود: «اگر می‌خواهی با من دوست باشی، نباید مرا مدح کنی؛ زیرا من خود را بهتر از تو می‌شناسم. مبادا به من دروغ بگویی؛ زیرا دروغ را ارزش و اعتباری نیست و مبادا نزد من از کسی غیبت کنی!» مرد اندکی سکوت کرد و چون آن شرایط را در خود نمی‌دید، به امام گفت: «ای فرزند رسول خدا! به من اجازه بده تا باز گردم.» امام با لبخندی فرمود: «اگر این‌گونه می‌خواهی، اشکالی ندارد.»<sup>۱</sup>

### ۳. احترام متقابل

رعایت احترام، از دیگر آداب و شرایط دوستی است؛ چرا که افراد، در نتیجه دوستی، نسبت به همدیگر حقوقی پیدا می‌کنند که باید به این حقوق احترام بگذارند. گذشته از آن، از جمله وظایفی که مسلمان دارد، حفظ احترام دیگران است و چه بسا که تغییر رویه‌ها و اصلاحات رفتاری، به همین سبب اجرا می‌شود؛ زیرا احترام، باعث هدایت دیگران می‌گردد.

امام علی علیه السلام روزی در بازگشت از سفر، آرام آرام به کوفه نزدیک می‌شد؛ اما هنوز راه زیادی تا کوفه مانده بود.

۱. حیاة الامام الحسن علیه السلام، باقر شریف القرشی، بیروت، دار البلاغة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق، ص ۱۶۸.

چشمان خود را گشود و دید مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار بستر او نشسته است. امام با او احوال‌پرسی کرد و برای خشنودی او فرمود: «ای حارث! من به تو بشارت می‌دهم که تو در وقت مرگ و هنگام عبور از پل صراط و در کنار حوض کوثر و در موقع «مقاسمه» مرا می‌بینی.»

حارث که دیگر از دنیا بریده بود، پرسید: «مقاسمه چیست؟» امام فرمود: «مُقَاسِمَةُ النَّارِ أَقَاسِمُهَا قِسْمَةٌ صَاحِبَةٌ أَقُولُ هَذَا وَلِيَّ فَاثْرُوكِيهِ وَهَذَا عَدُوِّي فَخُذْ بِهِ ثُمَّ أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِيَدِ الْحَارِثِ فَقَالَ يَا حَارِثُ أَخَذْتُ بِيَدِكَ كَمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِي فَقَالَ لِي وَ قَدْ شَكَّوْتُ إِلَيْهِ حَسَدَ قَرِينِ وَ الْمُتَنَافِقِينَ لِي إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ بِحُجْرَتِهِ يَغْنِي عِضْمَتَهُ مِنْ ذِي الْعَرْشِ تَعَالَى وَ أَخَذْتُ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بِحُجْرَتِي وَ أَخَذَ ذُرِّيَّتَكَ بِحُجْرَتِكَ وَ أَخَذَ شَيْعَتَكُمْ بِحُجْرَتِكُمْ، مقاسمه آتش است. [روز قیامت،] من با آتش جهنم، مردم را تقسیم می‌کنم. من [به آتش] می‌گویم: این دوست من است، او را رها کن و

فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ هَكَذَا قَالَ قَالَ تَعَمَّ قَالَ الذَّمِّيُّ لَأَجْرَمَ أَنْمَا تَبِعَهُ مِنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ فَأَنَا أُشْهِدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ؛<sup>۱</sup> امام فرمود: [ما در این مسیر با هم دوست شدیم و] این کار برای نیکو پایان دادن به این هم‌سفری است؛ چرا که انسان برای احترام، رفیق راهش را هنگام جدایی، چند قدمی دنبال می‌کند و او را بدرقه می‌کند. این دستور پیامبر ماست.» مرد یهودی پرسید: «آیا پیامبر شما به راستی این چنین دستور داده است؟» امام فرمود: «آری.» مرد یهودی گفت: آنانکه از او تبعیت کرده‌اند به خاطر اعمال کریمانه او چنین کرده‌اند. پس من شهادت می‌دهم که بر دین تو هستم.»

#### ۴. عیادت هنگام مریضی

یکی از آداب دوستی این است که وقتی کسی بیمار می‌شود و نیاز به توجه عاطفی بیشتری دارد، دوستان به عیادتش بروند. امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی شنید دوستش «حارث همدانی» بیمار است و در بستر مرگ افتاده، تصمیم گرفت به عیادت او برود. وارد خانه او شد و کنار بالین حارث نشست. حارث

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۵.

می‌شود که فرد ببیند دوستش نه تنها به او احترام می‌گذارد، بلکه هرگز خود را از او بالاتر نمی‌بیند و قصد فخرفروشی به او را ندارد؛ همچنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید: «تَسِينُ الْأَخْبَابِ تَسْقُطُ الْأَدَابُ»<sup>۱</sup>، «بین دوستان، آداب و رزوی جایگاهی ندارد». کنایه از اینکه دوستان باید با هم صمیمی باشند و آدابی را که زمینه‌ساز دوری است، کنار گذارند.

در دوره‌ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر در جزیره العرب قدرت یافته بود که مشرکان راهی نمی‌دیدند جز آنکه به طور دوستانه خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک کنند و دشمنیها را کنار بگذارند؛ اما از سوی دیگر، او را همواره با بردگان و سیاهان همراه می‌دیدند و شاهد اظهار دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنان بودند و این مسئله، اسلام آوردن را برایشان مشکل می‌کرد. روزی سران مشرک قریش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: «ای محمد! آیا تو به دوستی این بردگان خشنود

این دشمن من است، او را بگیر!» سپس دست حارث را در دست خود گرفت و گفت: «همین‌طور که دست تو را گرفته‌ام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز دست مرا گرفت. من از حسد قریش و منافقین نسبت به خودم به او شکایت کردم و او به من فرمود: هنگامی که قیامت برپا می‌شود، من دامن عصمت خدا را می‌گیرم و تو ای علی! دامن مرا می‌گیری و فرزندان تو دامن تو را می‌گیرند و شیعیان تو دامن آنان را می‌گیرند.»

سپس سه بار به حارث فرمود: «ای حارث! در آن دنیا هر کس با آن کسی که دوست است، خواهد بود و او را همراهی خواهد کرد.» حارث که بسیار دوستدار امام بود، از این جمله خوشحال شد و برای لحظه‌ای حالش بهبود یافت و نشست و گفت: «مَا أَبَالِي بَعْدَهَا مَتَى لَقِيْتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقِينِي»؛ بعد از این هیچ باکی ندارم که من به سوی مرگ روم یا او به سوی من آید.» و اندکی بعد از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

##### ۵. پرهیز از تکبر و خودبزرگ‌بینی

رابطه دوستی وقتی مستحکم‌تر

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۹.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۱۸۳.

در نهایت، قطع رابطه، جلوگیری شود. از جمله آنها، دامن نزدن به اختلافات گذشته و یا اشتباهات پیشین طرف مقابل است.

آورده‌اند: روزی مردی یهودی از کنسار حلقهٔ اصحاب پیامبر ﷺ می‌گذشت. جوانان دو قبیلهٔ اوس و خزرج با خوشی و خرمی و در کمال دوستی و آرامش در کنسار یکدیگر نشسته و با هم گرم گفتگو بودند. با دیدن صمیمیت و دوستی آنها آتش کینه توزی در دلش زبانه کشید. او پیر فررتوتی از آیسین یهود بود و نمی‌توانست صلح و دوستی مسلمانان را ببیند و به دنبال فتنه‌انگیزی بود. با خود اندیشید که چگونه جمع باصفای آنان را به هم بزند. ناگاه به یاد آورد که اوس و خزرج پیش از اسلام سالیان سال با هم درگیری داشته‌اند و دشمنان خونی هم به حساب می‌آمده‌اند و در روزی به نام روز «بُعَاث» جنگی خونین با هم به راه می‌انداختند. رو کرد به جوانی یهودی که همراهش بود و

شده‌ای و توقع داری ما به آیین تو گرایش یابیم؟ و ما از آنها پیروی کنیم و با آنها بر سر یک سفره بنشینیم؟ اگر تو قول بدهی که آنان را از خودت دور کنی و ما را به عنوان دوست و همنشین خود برگزینی، شاید ما نیز بپذیریم که آیین تو را به عنوان دین خود برگزینیم.» پیامبر ﷺ از سخنان آنان خشمگین شد و دندان بر هم سایید و در این لحظه این آیه نازل شد:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾<sup>۱</sup> «و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند، در حالی که خشنودی او را می‌خواهند، [از خود] مران!» و سپس از نزد ایشان برخاست و رفت.<sup>۲</sup>

ع. دامن نزدن به اختلافات گذشته

از جمله حقوق دوستان و برادران دینی نسبت به یکدیگر این است که هر کدام حد خود را بشناسند و به چیزهایی که در دیگری ایجاد حساسیت می‌کند و سبب به هم خوردن رابطهٔ دوستی آنها می‌شود، تعرض نکنند تا پیوند دوستی آنها مستدام گردد و از مشاجره، کدورت و

۱. انعام/۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲.



گفت: «میان جمع آنها برو و روز بُعات را یادآور آنان شو و اشعاری را که آنان در آن روز بر علیه هم می خواندند، برایشان بخوان!»

جوان یهودی از دستور پیر خود «ابن قیس» اطاعت کرد و میان آنها رفت و با آنها هم صحبت شد و با نیرنگ و فتنه انگیزی، برخی از اشعار معروف روز بُعات را در آن مجلس خواند. سخنان جوان یهودی آتش کینه را در دل جوانان اوس و خزرج زنده کرد و کینه تویهای آنان و پدرانشان را در جنگ با هم به یادشان آورد. هر کدام در تأیید اشعار روز بُعات چیزی گفتند و کار به کشمکش و بگو مگو انجامید. یکی از آنها که «اوس بن قرظی» نام داشت، گفت: «ما حاضریم صحنه آن روز را تکرار کنیم و قدرت خود را به شما نشان دهیم.» دیگری که از خزرجیان بود و «جبار بن صخر» نام داشت، برخاست و سینه اش را در مقابل او سپر کرد و گفت: «ما نیز حاضریم.» نزاع بالا گرفت و هیجان درون آنها افتاد و فریادهای پیوسته «مسلح شوید! مسلح شوید!» از دو

طرف شنیده شد. آنان مسلح شدند و قرار گذاشتند برای جنگ به منطقه «حرّه» بروند.

خبر نزاع آنان در شهر پیچید و هواداران هر گروه به قبیله خود پیوستند و راه حرّه را در پیش گرفتند و زمینه های جنگی خونین میان آن دو قبیله به وجود آمد. خبر به گوش پیامبر ﷺ رسید. پیامبر ﷺ به همراه گروهی از اصحاب خویش به سرعت خود را به آنان رساند و در برابر آنان ایستاد و فریاد برآورد: «ای مسلمانان! شما را به خدا! آیا به یاد روزهای جاهلیت خود افتاده اید، در حالی که من در بین شما هستم؟ آیا شما پس از آنکه پروردگار هدایتان کرد و موجبات عزت و سربلندی شما را فراهم آورد و پیوندهای جاهلیتان را برید و از کفر و بت پرستی نجاتتان داد، می خواهید روشهای جاهلیت را در پیش گیرید؟ و به کفر و زبونی ای که پیش تر گرفتار آن بودید، باز گردید؟»

سخنان پیامبر ﷺ موجب سرافکنندگی هر دو قبیله شد و آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود

آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب فرمان برید [و گفتارشان را بپذیرید]، شمارا از ایمانتان به کفر بر می‌گردانند.» پیامبر ﷺ آنان را پند داد و دوباره بین آنان صلح و صفا را برقرار ساخت.<sup>۳</sup>

#### قهر ضروری

در مواردی قهر و قطع رابطه با بعضی از افراد جایز، بلکه ضروری به نظر می‌رسد که می‌توان، قهر کردن با افراد بی‌خرد و گناهکار را از آن جمله دانست.

در این باره آورده‌اند: شبی «حارث بن مغیره» به سوی خانه خود می‌رفت و از کوچه‌ای می‌گذشت که طنین گامهای امام صادق علیه السلام او را به خود آورد. امام را در تاریکی شناخت و سلام کرد. امام پاسخ سلامش را گفت و به او فرمود: «ای حارث! گناهانِ نابخردانِ شما، بارِ خردورزان و آگاهانِ شما خواهد شد و آنان، بارِ نابخردان را

آورد و سر فرود آوردند و سلاحهای خود را بر زمین انداختند. آنان در اندیشه فرو رفتند و دیدند که از نیرنگ فتنه‌گرانۀ یهودیان بر روی برادران خود شمشیر کشیده‌اند و از نیمه راه حره به مدینه باز گشتند. پروردگار، آتش فتنه را با سخن شیرین و دلنشین پیامبر ﷺ سرد کرد و این آیه نازل شد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبِعُونَهَا حَوْجًا وَآتَمَّ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> «ای پیامبر ﷺ بگو: ای اهل کتاب! چرا مردمی را که ایمان آورده‌اند، از راه خدا باز می‌گردانید [و فتنه‌انگیزی می‌کنید] و می‌خواهید این راه را کج سازید؟ در حالی که خودتان [بر حقانیت دین اسلام و پیامبر ﷺ] گواهد و خداوند از کارهایی که می‌کنید، بی‌خبر نیست.»

این آیه در مورد پیر فرتوت یهودی بود که فتنه به پا کرد و آیه‌ای نیز در مورد اوسیان و خزرجیان بر پیامبر ﷺ نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِبُّوا قَرِيبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup> «ای کسانی که ایمان

۱. آل عمران/ ۹۹.

۲. همان/ ۱۰۰.

۳. المیزان، محمد حسین طباطبایی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا، ج ۳، ص ۵۶۳.

### نمونه‌ای از یک الگوی دوستی

...دیگر نتوانست طاقت بیاورد. از جا برخاست و به سوی خانه رسول اکرم ﷺ رفت. در زد. پیامبر ﷺ در را باز کرد و با او سلام و احوال‌پرسی نمود. مرد صحابی گفت: «ای رسول خدا! من طاقت دوری از شما را ندارم. هنگامی که به خانه می‌روم، به یاد شما می‌افتم و از روی دوستی و علاقه‌ای که به شما دارم، دست از کار می‌کشم و به دیدارتان می‌آیم تا شما را از نزدیک زیارت کنم. نمی‌دانم از جدایی شما چه کنم؟»

پیامبر ﷺ لبخندی زد و سر به زیر انداخت. در این لحظه، این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۲</sup> «و کسانی که از خدا و رسولش اطاعت می‌کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا به ایشان نعمت داده است؛ پس با پیامبران و

حمل خواهند کرد.» سپس با حارث خداحافظی کرد و رفت. این جمله امام، فکر حارث را مشغول کرد که منظور امام از این سخن چه بود؟ روز بعد خدمت امام رسید و عرض کرد: «فدایت شوم! منظور شما از این جمله که فرمودید بارگناهان نابخردان شما را علمای شما خواهند کشید، چه بود؟ این سخن شما مرا نگران و پریشان کرده است.»

امام فرمود: «آری! مطلب همان چیزی بود که گفتم. بارگناهان نابخردان شما را خردورزان خواهند کشید. چرا هنگامی که یکی از شما کار ناپسندی مرتکب می‌شود، دانایان او را پند نمی‌دهند و با سخنان خوب او را از آن باز نمی‌دارند و اندرزش نمی‌دهند؟» حارث که به خوبی منظور امام را دریافته بود، گفت:

«زیرا اگر ما آنها را نصیحت کنیم، از ما نمی‌پذیرند و هیچ‌گونه حرف شنوی از ما ندارند. ما باید با آنها چه کنیم؟» امام فرمود: «اگر چنین است، با آنها قهر کنید و ارتباط خود را با آنان قطع کنید.»<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۷۱، ص ۱۹۶.

۲. نساء / ۶۹.

صدیقان و شهیدان و صالحان‌اند و آنان چه دوستان نیکویی هستند.»

سپس پیامبر آیه را برای او تلاوت کرد و به او که مؤمنی راستین بود، مژده داد که مؤمنین راستین در بهشت کنار او خواهند بود.<sup>۱</sup>

### دوستیهای ممنوع

در سلفارشهای ائمه معصومین علیهم‌السلام و نیز در سیره عملی - رفتاری آنها توصیه‌هایی به چشم می‌خورد که به فرزندان خود رهنمود می‌دادند از دوستی با برخی از انسانها بپرهیزند تا اخلاق زشت آنها در فرزندانشان تأثیر منفی نگذارد. در این باره آمده است:

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: روزی پدرم مرا فراخواند و فرمود که چند لحظه‌ای بنشینم تا با من سخنی بگویم وقتی نشستم، پدرم فرمود:

«يَا بَنِي أَنْظِرْ خَمْسَةَ فَلَا تُصَاحِبِهِمْ وَلَا تُحَادِثِهِمْ وَلَا تُرَافِقِهِمْ فِي طَرِيقٍ فَقُلْتُ يَا أَبَتِ مَنْ هُمْ قَالَ إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يُقَرَّبُ لَكَ الْبُعِيدَ وَيَبَاعِدُ لَكَ الْقَرِيبَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بِأَيْتِكَ بِأَكْلَةِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ

يَخَذُ لَكَ فِي مَالِهِ أَخْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْفَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ؛<sup>۲</sup> فرزندم با پنج تن همراهی و مصاحبت نکن، سخن‌نگو و رفیق راهشان نشو. پرسیدم: «با چه کسانی پدر؟» امام فرمود: «از دوستی با انسان دروغگو بپرهیز که او به سرابی می‌ماند که دور را به تو نزدیک و نزدیک را از تو دور می‌نمایاند. با انسانی که فاسق است [و از گناه باکی ندارد]، دوستی مکن؛ زیرا او تو را به لقمه‌ای غذا یا کمتر از آن می‌فروشد. و از دوستی با بخیل بپرهیز؛ زیرا او از کمک مالی به تو در لحظه‌ای که تنگ دست هستی، دریغ خواهد کرد. و از دوستی با احمق [و کم‌عقل]؛ بپرهیز، زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند، اما [در اثر حماقت خود] به تو زیان خواهد رساند و از دوستی با کسی که قطع رحم کرده است بپرهیز؛ زیرا من او را در سه جای قرآن ملعون دیدم.»<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۶.

۳. محمد / ۲۲؛ رعد / ۲۵؛ بقره / ۲۷.